

استاد ایرج افشار

محمد روشن*



چومن دیده گر داشتی تا بگرید
سزد گر به سوگ تو دریا بگرید

فرهنگ ایران زمین و نشر آن به سال ۱۳۳۲ مایه آشنایی من با استاد افشار شد. شنیدم نشریه‌ای بدین نام منتشر می‌شود و شماره‌گان آن ۴۰۰ نسخه است و تک‌فروشی ندارد. دفتر مجله در خانه استاد، خیابان بهجت‌آباد، کوی سپید بود. مشترک مجله شدم و با استاد آشنایی یافتیم. از من به همکاری دعوت فرمود. به سال پانزدهم مجله در جلد ۱۵ یادداشت‌های علامه فقید قزوینی بر جهانگشای جوینی را چاپ کردم. به سال ۱۳۳۴ پس از سالی تحصیل در دانشکده حقوق و عدم توفیق در آن، به راهنمایی استاد گرنامه پوراود به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران راه یافتیم و با معرفی ایشان با استاد شادروان دکتر معین آشنا شدم. در خدمت دکتر معین فهرست‌های یازده‌گانه چهارمقاله نظامی عروضی را فراهم آوردم و در فهرست‌سازی کتاب ایران گیرشمن به ترجمه آن استاد فقید (دکتر معین) همکاری داشتیم. استاد در هر دو کتاب از من یاد کردند. در تصحیح نمونه‌های کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم با استاد فرشته‌خصال مدرس رضوی و چاپ کتاب پدر مرحومشان، شجره طیبه، اهتمام لازم به کار داشتیم. در همان اوان استاد فقید دیگری از من خواستند در بازنویسی و نمونه‌خوانی سمک عیار همکاری کنم. چون پیشنهاد ایشان به شرط مزد بود نپذیرفتم. مزدوری، حتی در کار علم، کار من نبود. چنان‌که در همکاری با استاد بزرگوار خود ایرج افشار در سردبیری سال ۱۳ و ۱۴ راهنمای کتاب نیز هرگز قبول مزد نکردم. و اما دلیل انصراف من از سردبیری راهنمای کتاب، که کاری پر مشقت ولی بسیار دلپذیر بود، نکته‌ای بود که تا امروز به اصطلاح گیلک‌ها «بروز نکردم». استاد افشار پس از سالی به من گفتند مسئول مربوط به مطبوعات وزارت فرهنگ و هنر آقای ع.ت. خواسته است با دو قطعه به اداره‌شان بروم. می‌دانستم که او از همکاران مستقیم ساواک است و چون داعیه نویسنده‌گی دارد و دو سه کتاب هم به چاپ رسانیده است، مرا خواهد

* استاد ادبیات

پیدا کند. از پیش او باک نداشتم چون هیچ‌گونه آرایش حزبی نداشتم؛ از آن نگران بودم که مایه زحمت استادان گرامی من، افشار و دکتر یارشاطر، که صاحب‌امتیاز مجله بود شود.

استاد ایرج افشار در شناخت کتاب و هر گونه اهتمام در این زمینه عاشقانه می‌کوشید. استاد فقید دانشمند و کتاب‌شناس کم‌مانند، روان‌شاد محمدتقی دانش‌پژوه، از یاران و همکاران نزدیک استاد افشار بود. در سفری که استاد دانش‌پژوه به خواست بنده و مرحوم افشار به رشت آمدند، از کتابخانه ملی رشت دیدار کردند و نسخه‌های خطی آن را بررسی کردند. با ایشان به کتابخانه متروک مسجد کاسه‌فروشان رفتیم. فهرست نسخه‌های معدود آن را بررسی فرمود و فهرست آن را در «نشریه نسخه‌های خطی» که هفت دفتر آن باز به اهتمام آن دو کتاب‌شناس گزیده به سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۳ منتشر شد، و دنباله آن تا دفتر یازدهم و دوازدهم به سال ۱۳۶۲ منتشر گردید به چاپ رساندم.

آن دو دانشمند، دانش‌پژوه و افشار، از من خواستند تا فهرست «نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی جمعیت نشر فرهنگ رشت» را فراهم آورم. این کتابخانه که امروزه کتابخانه ملی خوانده می‌شود به سال ۱۳۵۲ دارای ۱۹۳۹۸ نسخه چاپی و ۵۹۴ نسخه خطی بود. فهرست آن را به راهنمایی مستقیم استاد دانش‌پژوه فراهم آوردم که به مباشرت استاد افشار در سلسله انتشارات فرهنگ ایران زمین، شماره ۱۶، به نفقه انجمن آثار ملی که ریاست هیأت مدیره آن با شادروان سپهبد فرج‌الله آق‌اولی بود و مدیریت آن با دانشمند محقق و وارسته، دکتر سید محمدتقی مصطفوی، به چاپ رسید که با مکرمت ۲۰۰ نسخه از آن را به صورت تیراژ آچار چاپ و به من اهدا کردند.

این فهرست به سال ۱۳۸۷ به خواست دوست ارجمند و کتاب‌شناس گزیده، آقای رحیمی ریس، و مدیریت گرامی نشر میراث مکتوب جناب دکتر اکبر ایرانی با مقدمه استاد گرامی ام ایرج افشار با اصلاحات و اضافات منتشر گردید. نکته بسیار گفتنی آنکه مدیریت کتابخانه با وجود آگاهی از باز چاپ آن فهرست، از گفتن شمار نسخ خطی آن کتابخانه به من

مجله آینده که به اهتمام جانکاه استاد افشار نوزده سال دوام یافت و به سال ۱۳۷۲ سال پایانی مجله آینده بود که با سوگ سروده‌های شاعرانی روبرو گردید. دکتر شمس‌الملوک مصاحب که گمان می‌برم نخستین بانوی دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران است می‌سراید:

آینده شد خموش و لب از گفت‌وگو بیست
بس کلک‌های نامور از بحث و فحص ماند
بس در نابسود سخن ماند نابسود
دریا اگر فرو بنشیند دگر کجاست
نی‌نی، نه آن زبان سخنور به کام ماند
کی ماه بر دوام بماند به زیر ابر؟
دارم یقین که همت استاد و اهل فضل
آینده چون گذشته ز نو می‌کند طلوع

شاعر شیرین سخن نایین، جلال بقایی نائینی می‌گوید:

دیگر به سرم شور و به لب خنده ندارم
جز یک دل از رنج و غم آگنده ندارم
آینده وجودش سبب شادی من بود
اما چه کنم حال که آینده ندارم

سخنوری دیگر از بیر جند، محمدرضا جلایی فر در شعری بلند و گویا می‌گوید:

نگارا برمتاب از ما رخ از بهر خدا هرگز
به رو برتافتن بر ما مکن چندین جفا هرگز
گشودی از چه با ما باب عشق و آشنایی را؟
مکن قطع نظر ای خوش‌سیر با آشنا هرگز
تو را دیدم پسندیدم به اخلاق تو خو کردم
چو خو کردم به دیدارت مشواز ما جدا هرگز...
...چو خود آینده را آراستی در عین رعنایی
بکن بیرون ز تن آینده را زرین قبا هرگز
نوشتی زین سپس آینده را دیگر نمی‌بینم
نمی‌خواهم که افتد اتفاق این ماجرا هرگز
دلا آینده آینده ست و خواهد بود آینده
مبادا ایرجا آینده ات را انتها هرگز
بلی آینده را آینده ای پر بار می‌خواهم
که از ما برنگیرد پرتو مهر و صفا هرگز

امتناع ورزید!

دیگر از کارهای استاد گرامی ما در نیمه دهه چهل، نشر کتابداری در ادامه کوششهای پرثمر اوست. کتابداری نشریه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران است که هفت دفتر از آن با مقالاتی ارزنده و سودمند منتشر گردید. دفتر هفتم کتابداری بعد از انقلاب به اهتمام آقای دکتر قاسم صافی به آذر ۱۳۵۸ منتشر گردید.

دیگر از اهتمام‌های ارزنده استاد ما، نشر ایران شناسی، نشریه مرکز تحقیق و مطالعه تمدن و فرهنگ ایران و خاورمیانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، بهمن سال ۱۳۴۲ است. فهرست هیأت مشاوران ستایش‌انگیز است، و این همه مرهون دلبستگی دانشمندان فرهیخته به استاد گرامی ما افشار است: سیدحسن تقی‌زاده، دکتر علی‌اکبر سیاسی، دکتر ذبیح‌الله صفا، استاد مجتبی مینوی. و مشاوران علمی خارجی مجله نیز: پروفیسور ا.ج. آربری (دانشگاه کمبریج) فن گرون بام (دانشگاه کالیفرنیا)، آن لامبتون (دانشگاه لندن)، ریچارد فرای (دانشگاه هاروارد). مدیر آن نیز دکتر حافظ فرمانفرمائیان بود.

آینده را استاد جایگزین راهنمای کتاب ساخت. زیر نامواره راهنمای کتاب آمده است:

«مجله زبان و ادبیات و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب»، و در ذیل عنوان آینده آمده است: «مجله تحقیقات ایرانی، تاریخ و ادبیات و کتاب».

سال ششم مجله آینده را زنده یاد مرتضی ممیز به مدد مجله آمد. آن شادروان در هنر گرافیک استادی کم‌نظیر بود که آثارش و طرح‌های دلپذیر او مایه جاودانگی نام او خواهد بود. ایران شناسان بزرگ همواره به آینده به نظر ستایش می‌نگریستند و نامه‌های آنان نشان دلبستگی‌شان به راهگشایی‌های استاد افشار بود. در شمار آنان این نامها به چشم می‌آید: کورو یاناگی (دانشگاه زبانهای خارجی توکیو-ژاپن)، ف. باگلی (دانشگاه دارم - انگلستان)، زلهایم (دانشگاه فرانکفورت)؛ اول ساتن (دانشگاه ادینبورگ)؛ ویلیام هانوی (دانشگاه پنسیلوانیا)؛ یرزی بچکا - نمی‌دانم غلط از من است وضبط دوست دانشور، نگارنده گرامی کتاب، سید فرید قاسمی به صورت «یرزیچکا» درست است - (پراگ - چکوسلواکی)؛ د. کمیسارف (دانشگاه مسکو)؛ جمشید گیونا شریلی (فرهنگستان تفلیس)، فرانسیس ریشار (کتابدار قسمت شرقی کتابخانه ملی پاریس) و...

این نه تنها چشم تو، چشم غرور میهن است
 این اهورایی نگین، افشاگر اهریمن است
 حاصل ده قرن بیداریست از آشوب‌ها دیده
 در خاک ادب بر چوب‌ها، مصلوب‌ها
 گنج دانش، گنج همت، گنج بینش، گنج
 راز بی‌نیازی را، عقاب عرش سیر پاکباز
 می‌کند تفسیر چشمان تو صبح و شام را
 هفت شهر عاشقان را، هفت خط جام را
 چشم تو بر ترکنازی‌ها سیاووشانه است
 شاه ترکان از رموز راستی بیگانه است
 چشم تو، چشم نگهبان سریر سرور است
 فرّۀ کیخسروی، آیینۀ اسکندریست
 چشم تو چونان چراغ آسمان پاینده باد
 چشم یاران بر ورق گردانی آینه باد

دیگر از اهتمامات ارزنده استاد ایرج افشار احیای نسخه‌های خطی به صورت فاکسیمبله بود که خود نام گویای «نسخه‌برگردان» بدان داده است. استاد نخست به نسخه‌برگردان «مجله التّواریخ و القصص»، نسخه خطی مورخ ۷۵۱ (کتابخانه دولتی برلن ۱۳۷۹) با یاد «محمد تقی بهار، نخستین چاپ‌کننده متن» پرداخته است. سپس: «مجله الاقوال فی الحکم و الامثال» به خط مؤلف با یاد سیدجلال الدین محدث ارموی به سال ۱۳۸۱؛ و پس از آن به چاپ «هزار حکایت صوفیان، از نویسنده‌ای ناشناس از روی نسخه خطی مورخ ۸۸۳ در گنجینه پژوهشی ایرج افشار» به سال ۱۳۸۲ با یاد بدیع الزمان فروزانفر، و پس از آن به چاپ «شاهنامه فردوسی» چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه بریتانیا مشهور به نسخه شاهنامه لندن، با یاد محمدرضا امیدسالار و فرزند گرامی خود استاد، بابک افشار که عشق وافر به کتاب داشت و خود کتابخانه‌ای به نام «کتاب تاریخ» بنیاد نهاده بود، اقدام فرمود. در این اثر گرامی شاهنامه‌شناس کم‌مانند دکتر محمود امیدسالار (لوس آنجلس) یار و مددکار استاد بود. پس از آن استاد افشار به کتاب تاریخی نامدار «تجزیه الامصار و ترجیه الاعصار» (تاریخ و صاف) با همکاری استاد دکتر محمود امیدسالار و آقای نادر مطلبی کاشانی پرداخت و نسخه برگردان دلپذیر آن را به معرض استفاده تاریخ‌پژوهان و متن‌شناسان نهاد. از آن پس شاهنامه‌ای دیگر سروده حکیم

ابراهیم صهبا شاعر پرشعر روزگار ما هم سخنی گویا دارد:
 دل بر چه توان بست گر آینده نباشد
 هر نامه که باب دل خواننده نباشد
 آینده که میراث ز افشار بزرگ است
 از کس نشنیدیم که جوینده نباشد
 حیف است که آزوده شود ایرج افشار
 زیرا چو وی استاد پژوهنده نباشد...
 صهبا شده دل‌بسته آینده افشار
 دل بر چه توان بست گر آینده نباشد

یدالله بهزاد شاعر کرمانشاهی که به گمان من در شیوه سخن و شعر معاصر خود ویژه و یکتاست نوشت و ظاهراً مفصل نوشت، ولی پاره‌ای از آن به دست است. می‌گوید:

پیام من که رساند به ایرج افشار
 که ای به عزّ تو افزوده اعتبار پدر...
 ...خدای را من آینده راز دست که نیست
 ز چون تویی و چنین کار انتظار پدر
 ثبات عزم به کار آور و ز بد مهراس
 گرت هواست که پویی به رهگذار پدر
 مدد ز همت خود خواه و باز روشن کن
 چراغ دانش و بگذار بر مزار پدر

استاد گرامی ما به بیماری چشم گرفتار آمد و این نکته را نوشت. سروده‌هایی در این زمینه بدو نوشتند و آقای خسرو احتشامی هر نه گانی شعری گویا نوشته:

کم مباد از چشم‌هایت تا ابد رخسندگی
 چشم فرهنگ منی ای آفتاب زندگی
 خنده زرتشت را آیینه دارد چشم تو
 راز تاریخ مرا در سینه دارد چشم تو
 کار کارستان حافظ را به مژگان کرده‌ای
 جام جم را سال‌ها در دیده پنهان کرده‌ای
 چشم‌های تست، یا خورشید، یا آتشکده
 بوسه بر زرین چکاد قاف انسانی زده
 چشم‌های تست هم آوازه ایران زمین
 چشم نه، باغ هنر، سحر سحر، شعر یقین

استوار است که در چاپ و نشر آن نیز استاد گرامی اهتمامی وافر مبذول می‌فرمود و آثاری ارجمند را به دانش پژوهها و خواستاران کتب عرضه می‌داشت که شمار آن انتشارات از ۱۰۷ برگزیده است، و نکتهٔ زیبنده آنکه شماری از آن به دانشوران و پژوهشگران به رایگان اهدا می‌شود.

سخن اینست که ما بی تو نخواهیم حیات
بشنو ای بیک خبرگیر و سخن باز رسان

ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹-۴۱۶ ه.ق) باز به اهتمام خود استاد با همکاری دکتر محمود امید سالار و نادر مطلبی کاشانی، با مقدمه‌ای از شاهنامه‌شناس نامدار دکتر جلال خالقی مطلق منتشر ساخت، و این اثر گرامی به سال ۱۳۸۹ منتشر گردید. استاد افشار در چاپ این نسخه‌برگردان‌ها، از حمایت مالی دوستداران فرهنگ و ادب ایران که نام‌هایشان را در ظهر دفتر آورده است به چاپ رسانیده است. زهی افتخار و آفرین بر این اهتمام‌های ارزندهٔ جانکاه که با عشق به فرهنگ و تاریخ و ادب این سرزمین درآمیخته است.

سلسلهٔ انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار خود بنیادی

رفت یکی نادره کار از جهان

محمد حسین ساکت*



«یکسره آفریدهٔ بومی جامعهٔ اسلامی است»^۱، از چند جهت مهم است. پیش از هر چیزی، عمدهٔ این فرهنگ‌ها به معنای سرگذشت موضوع‌های ویژه‌ای از دانش بود. این خواسته از راه گزارش و نگارش سرگذشت‌های زندگی و دستاوردها دانشمندان این رشته‌ها و موضوع‌های ویژه به دست می‌آمد. دیگر سیمای برجستهٔ فرهنگ‌های زندگی‌نامه‌نویسی، دستهٔ گسترده و پهناورشان است که آنها را به عنوان تاریخ‌های فرهنگی، ارزشمند و گرانسنگ می‌ساخته است. استاد گیب در پرسش به انگیزه‌های این ادبیات چنین پاسخ داده است:

مفهومی که شالودهٔ کهن‌ترین فرهنگ‌های زندگی‌نامه‌نویسی است آن است که تاریخ جامعهٔ اسلامی در اساس، سهم و خدمت مردان و زنانی است که فرهنگ ویژهٔ آن را بارور می‌سازند و انتقال می‌دهند؛ و اینکه اینان (نه فرمان‌روایان سیاسی) نمایشگر یا بازتاب‌دهندهٔ نیروهای کارای جامعهٔ اسلامی در حوزه‌های وابستهٔ خودند. سه دیگر اینکه خدمت‌های شخصی آنان برای نسل‌های آینده در خور گزارش و نگارش است.^۲

زیست‌نامه‌ها مایه‌های ارزشمندی را دربارهٔ تاریخ اجتماعی و

نگارش زیست‌نامه‌ها یکی از راهکارهای نگاه‌داری و ماندگاری کارنامهٔ فرهنگی و فرهیختگی فرهنگ و تمدن یک ملت یا کشور است. این کار گذشته از اینکه گونه‌ای یادآوری و تا اندازه‌ای ارج‌گزاری کار و کردار استادان، دانشمندان، اندیشه‌مندان، نویسندگان، شاعران، هنرمندان، نسخه‌پژوهان و همهٔ کسانی است که در جامعهٔ خود یا جامعهٔ بشری سرنوشت‌ساز و نقش‌آفرین بوده‌اند، به‌راستی دست‌ورنامه‌ای است برای بیان روش‌ها و آموزه‌های گرانباری که شیفتگان درنگ و دانش و آگاهی و بینش را نمونه و انگیزه خواهد بود.

زیست‌نامه‌نگاری (Biography) در فرهنگ اسلام و ایران دیرینه‌ای کهن داشته است. نخستین نمونهٔ این کار در چهرهٔ پرداخت و نگارش «طبقات» رخ نمود. ریختن زیست‌نامه‌های هر گروه و دانشمندان هر رشته در قالب طبقات، نشانهٔ نظم اندیشه‌گری و ساماندهی پردازندگان آنهاست؛ کاری که کم‌کم دانش‌نامه‌نویسی را در گستره‌های گوناگون پایه گذاشت. کارمایه‌هایی از این دست همچنین می‌تواند راه را برای کندوکاو در آموزش و پرورش سنجشی (Comparative Education) هموار سازد.

فرهنگ زندگی‌نامه‌نویسی، که به تعبیر استاد هامیلتون گیب

* پژوهشگر و مستشار پیشین دیوان عالی کشور

1. H.A.R.Gibb, "Islamic Biographical Literature", *Historians of the Middle Ages* (eds), Bernard Lewis, P.M.Holt (London 1962), P.54
2. H.A.R.Gibb, op.cit., P.58